

تاسیس و گسترش فرمانروایی احمدخان سدوزایی

دکتر غلامحسین زرگری نژاد

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

چکیده:

سپاه نادرشاه افشاری ترکیبی مختلط از تیره‌ها و عشایر گوناگون بود که حول محور شخص فرمانده انسجام یافته بودند و بالطبع با قتل نادرشاه این شیرازه نیز از هم گست و تفرقه و وحشت و غارت سراسر اردوی او را فراگرفت.

از جمله طوایف موجود در اردوی نادر، افغانه بودند. شاخص‌ترین فردی که پس از نورمحمدخان افغانی ریاست شاخه سدوزایی افغانه را برعهده داشت، احمدخان سدوزایی بود. وی اصالتاً از مردم مولتان هند بود که نیاکان وی به قندهار و هرات مهاجرت کرده بودند. احمدخان در قندهار امیر بود که در سال ۱۱۵۰ نادر آنجا را گشود و وی را آزاد کرد و پس از احمدخان به فرماندهی تیره سدوزایی سپاه نادر رسید و تا مرگ پادشاه افشاری ملتزم رکاب او بود اما، پس از گسترش غارت‌گری در اردوی نادر، حقوق ولی‌نعمت را پاس نداشت و به غارت سرپرده وی اقدام نمود.

پس از نادر، افغانه نیز همچون دیگر طوایف به موطن خود، قندهار، مراجعت کردند و از آنجا که بر سر تعیین فرماندهی که مطاع تمام تیره‌ها و طوایف باشد، اتفاق نظر حاصل نشد، شورا یا شبه قوریلتهای «مزار شیر سرخ»، در نادرآباد قندهار، شکل گرفت. تمهیدات احمدخان

- که فردی باهوش و جاه طلب بود - در شکل‌گیری این شورایی تأثیر نبود و همین شورا طرح حکومت وی را در انداخت و شاهین قدرت بر شانه او نشست و احمدخان با بسط قدرت خود توانست نام اولین سلطان افغانستان را برای خود رقم بزند و به نام خود سکه زد و در جنگ‌هایی که با مخالفان و به کابل و پشاور و هند و خراسان داشت، قلمرو خود را بسط و گسترش داد. این مقاله به بررسی چگونگی شکل‌گیری و بسط حکومت احمدخان سدوزایی (خان درانی) و سرانجام کار او می‌پردازد.

واژگان کلیدی: نادرشاه افشاری، نورمحمدخان، احمدخان سدوزایی، افغانستان، خراسان،

قندهار.

سپاه نادر، در هنگام قتل او، ترکیبی از تیره‌ها، عشیره‌ها و طوایف گوناگون بود که هر کدام به همراهی خان و پیشوای تیره و طایفه خویش، طوعاً و کرهاً، در ترکیب قشون افشاری قرار داشتند. طبعاً، یگانه محور اتصال و پیوستگی این سپاه نیز شخص پادشاه بود و مادام که نادر زنده بود و حضور داشت، حتی تیره‌ها و طایفه‌هایی از این قشون که با یکدیگر خونی بودند و دشمنی داشتند، ناگزیر در همان ترکیب و تألیف ناخواسته مطیع و فرمانبردار بودند. با این حال، از پیش معلوم بود که دوام این تسلیم و اطاعت متکی به حیات و حضور فرماندهی عالی‌سپاه است و لاغیر. به همین دلیل نیز چون خبر قتل نادر، در پگاه ۱۲ جمادی‌الآخری ۱۱۶۰، انتشار یافت، وحشت از کشتار و غارت، همراه با طمع و رزوی جدی برای تصاحب گنجینه‌های نادری و غارت هرچه در دسترس بود، تمام وجود قشون نادری را در بر گرفت و آن وحدت سست بنیاد سپاه، جای خود را به تفرقه و وحشت از یکدیگر داد. (استرآبادی، ص ۴۲۵؛ موسوی نامی، ص ۶۰) تیره‌ها و طوایف افغانی سپاه نادر نیز، طبعاً، نه از تمایل به غارت مستثنی بودند و نه از رعب و هراس فراگیر بری.

این افغان‌ها، پس از تثبیت موقعیت نادر و شاه طهماسب صفوی و غلبه آنان بر ملک محمود سیستانی، خاصه پس از شکست خوانین طاغی هرات و قندهار از نادرشاه، به سپاه نادر پیوسته بودند. فرماندهی عالیۀ این شاخه از قشون نادری را مردی به نام نورمحمدخان غلزائی به عهده داشت که پس از عزل غنی خان افغان به جای او منصوب شده بود. (بارکزیایی، ص ۱۲۲؛ اعتمادالسلطنه، ص ۳۴؛ کاتب، ص ۱۲) پس از نورمحمدخان، شاخص‌ترین خان افغانی که ریاست شاخهٔ سدوزائی سپاه نادر را داشت، احمدخان سدوزائی (یا ابدالی) بود. (حسینی، ج ۱، ص ۴۳) این احمدخان، گرچه پایگاه و اعتبار خان غلزائی را نداشت، هم از نورمحمدخان باهوش‌تر بود و هم جاه‌طلب‌تر از وی. احمدخان به نادر و امدار بود و مدیون. در احوال وی نوشته‌اند که او و نیاکانش اصلاً از مردمان مولتان هند بودند که به قندهار و هرات مهاجرت کردند.

احمدخان در همان سرزمین مولتان چشم به جهان گشود اما، مدتی پس از تولد و در ایام صباوت، همراه پدرش، محمدزمان خان، وارد قندهار شد و کمی بعد در هرات سکنی گزید. (کاتب، ج ۱، ص ۱۱؛ صاحب، ص ۱۷۰) در آستانهٔ ظهور نادر، این احمدخان و برادرش، ذوالفقارخان، اسیر افغانۀ غلزائی (همان شاخه‌ای که محمود و اشرف افغان از میان آن‌ها پدید آمدند) گشته و به زندان قندهار افتادند. چون در سال ۱۱۵۰ ه نادر قندهار را گشود و قدرت غلزائی‌ها را از آن‌جا برانداخت، احمدخان و برادرش نیز از اسارت آزاد شدند. احمدخان چندی مأمور توقف مازندران گشت، و سرانجام به فرماندهی تیرهٔ سدوزائی سپاه نادر رسید و تا مرگ پادشاه افشاری ملتزم رکاب بود. (اعتمادالسلطنه، ص ۳۴؛ کاتب، ج ۱، ص ۱۲) به هر حال، پس از گسترش غارت‌گری در اردوی نادر، احمدخان نیز حقوق ولی‌نعمت خویش را پاس نداشت و به غارت سرپردهٔ مردی اقدام کرد که او را از رنج اسارت و خفت‌رهانیده و به فرماندهی ابدال‌ها برکشیده بود. (کاتب، ج ۱، ص ۱۲) نصیب غارت‌گری احمدخان چشمگیر

بود. در غارت سرپرده ندری، الماس کوه نور به چنگ خان ابدالی افتاد؛ همان الماسی که اینک در تاج ملکه انگلیس می‌درخشد و از طریق جانشینان احمدخان به کف سوداگران کمپانی هند شرقی انگلیس افتاد.

چون غارت و یغمای اردوی نادر خاتمه یافت، احساس وحشت و غربت، همانند سایر طوایف و تیره‌های تشکیل دهنده سپاه سرگردان نادری، افاغنه آن قشون را نیز هرچه بیشتر دربرگرفت؛ پس آنان نیز همانند طوایف دیگر به اندیشه مراجعت به اوطان خویش افتادند. در چنین شرایطی بود که نورمحمدخان افاغنه را فراهم آورد و همراه آنان با شتاب تمام به سوی قندهار روانه گردید؛ طبعاً، احمدخان نیز، در کنار خان علیزائی و افاغنه دیگر، عازم مراجعت گشت.

شبه قوریلتهای نادرآباد و صعود احمدخان به رتبه ریاست افاغنه نادرآباد

کوتاه زمانی پس از مراجعت افاغنه سپاه نادر به قندهار و پس از رسیدن آنان به این شهر، زمزمه‌هایی برای انتخاب فرماندهی عالی و خانی مطاع از سوی همه تیره‌ها آغاز شد. احتمال می‌رود که ضعف شخصیت و ناتوانی نورمحمدخان در جلب حمایت روسای همه تیره‌ها، و خصوصاً تمهیدات احمدخان برای تصاحب منصب خان علیزائی، علل اساسی تشکیل شور یا شبه قوریلتهای «مزار شیرسرخ» (واقع در نادرآباد قندهار) بوده‌اند. بر اساس شواهد - و نه اسناد ضریح - می‌توان گفت که غالب خوانین افغانی قندهار در کنار نهادن نورمحمدخان اتفاق داشتند، اما به توافقی قطعی درباره جانشین او نرسیده بودند. مشهورترین خوانین حاضر در مجلس مشاوره مزار شیرسرخ عبارت بودند از:

۱- نورمحمدخان علیزائی؛

۲- احمدخان ابدالی؛

۳- حاجی جمال خان احمدزایی، از طایفه بازکزائی؛

۴ - موسی خان اسحاق زائی، مشهور به دیکئی؛

۵ - محبت خان فوفلزائی؛

۶ - نصرالله خان نورزائی؛

۷ - میرهزارخان الکو زائی. (حسینی، ج ۱، ص ۱۲۳)

منشی جامی و دیگر مورخان بعدی، در باب مجلس مشاوره نادرآباد، بر دو نکته تأکید کرده‌اند: نخست، قیل و قال فراوان در باب تعیین جانشین نورمحمدخان و دوم، سکوت و وقار احمدخان در آن مجلس به دلیل مناعت طبع و علو نسب. در باب صحت گزارش نخست تردیدی نباید کرد؛ چرا که تصور عدم قیل و قال در مجلس تقسیم منصب و قدرت، آن‌هم برای تشنگان قدرت، تصویری نامعقول و غیرطبیعی است اما، در باب ادعای دیگر، یعنی مناعت طبع و علو نسب احمدخان، می‌توان تأمل کرد؛ زیرا جز احتمال قوی جعل این ادعا توسط مورخان ستایش‌کننده احمدخان و ماهیت «پسینی» و نه «پیشینی» خیر، در باب علو نسب احمدخان، تردیدها جدی است، چنانکه ادعای مناعت طبع خان درانی یا هر تشنه قدرت، نیز، ادعا و سخنی گزافه است و بی‌اساس. آن‌که تشنه کسب قدرت است و وجودش انباشته از شهوت جاه، چگونه تواند که به هنگام گفتگو از تقسیم قدرت آرام نشیند و راه و ارستگان و فرزنانگان را پوید. بر اساس نقشی که درویشی به نام صابرشاه در مجلس مشاوره مزار شیرسرخ ایفا کرد، می‌توان حدسی خردمندانه داشت و ادعا کرد که خان سدوزای، از همان زمان مراجعت به سوی قندهار و ترک فتح‌آباد قوچان، اندیشه برانداختن نورمحمدخان و حصول به منصب او را در اندیشه خویش پرورانده بود. این صابرشاه، حسب روایت منشی جامی و مورخان بعدی، در آستانه قتل نادر شاه، در کنار خیمه پادشاه افشاری نشست و به خواندن اذکار و اوراد می‌پرداخت. چون نادر به قتل رسید، صابرشاه نیز همراه احمد خان عازم قندهار شد و با او به نادرآباد وارد شد. (گلستانه، ص ۶۰) بر اساس آنچه احمد

خان از قبل در گوش صابرشاه خوانده بود، چون قیل و قال‌ها افزایش یافت، صابرشاه به پاخاست و، با ادعای حصول صلاحیت احمد خان بر اساس کشف و شهود، خوشه گندمی برگرفت و، به عنوان افسر سلطنت، بر عمامه خان سدوزائی نصب کرد و گفت: "این جیقه توست و تو پادشاهی." (کاتب، ج ۱، ص ۱۲؛ حسینی، ج ۱، ص ۴-۵۱)

صرف نظر از ماهیت «پسینی» خبر اخیر و نیز اغماض از این واقعیت که تشنگان قدرت بارها در چنین مجالسی به جنگ تمام ارزش‌های زمینی و آسمانی رفته‌اند - تا چه رسد به آن‌که در رد ادعای کشف و کرامت درویشی چون صابرشاه تردید کنند - به نظر می‌رسد که آنچه می‌باید سرانجام موجب نشستن شاهین قدرت بر شانه احمد خان شده باشد، عدم وفاق آنان بر ریاست خانی دیگر و حمایت حاجی جمال خان فوفزایی، خان مقتدر و صاحب نفوذ مجلس نادرآباد، از احمد خان بوده است. (اعتضادالسلطنه، ص ۳۴)

مورخان افغانی این مجلس را مبدأ تأسیس سلطنت درانی در افغانستان شمرده‌اند. بی‌تردید اقدام احمدخان در تأسیس این مجلس تقلیدی بود که وی، در قلمروی کوچک، از اقدام نادرشاه در تشکیل قوریلتهای دشت مغان و تثبیت سلطنت خویش انجام می‌داد. شبه قوریلتهای نادرآباد بنیاد حکومت احمدخان در قندهار را ریخت، اما در واقع آنچه خالق سلطنت احمدخان و ارتقاء او از مقام یک خان مادون به یک حاکم قدرتمند و سپس سردار مهاجم به شهرهای اطراف گردید، دست یابی تصادفی احمدخان به مالیات کابل و پینشاور (منطقه‌ای در قندهار) بود. حتی اگر برای قضیه پیش‌گویی سلطنت احمدخان (کاتب، ج ۱، ص ۱۳-۱۲) - که مورخ ساده‌اندیشی چون کاتب هزازه به آن ارجح نهاده - نیز، ذره‌ای صحت قائل باشیم، بی‌گمان آنچه احمدخان را به جایی رساند که توانست تمام رقبای داخلی و مخالفان درونی خویش را سرکوب کند و نام نخستین سلطان افغانستان را از برخی مورخین این ایالت بگیرد، محموله سکه‌ها و

مالیات‌هایی بود که برای نادرشاه حمل می‌شد، نه پیش‌گویی نادرشاه؛ که یک فرمانده جنگی بزرگ بود، نه فال‌بین و غیب‌گو.

ماجرای مصادره یا تصاحب مالیات‌های کابل و پشاور - که دست احمدخان را برای تثبیت حکومت خود در قندهار و سپس گسترش آن به مناطق دیگر گشود - چنین بود که، در ایام انتخاب احمدخان به عنوان خان بزرگ، یا - چنانچه محمودالحسینی المنشی‌الجمالی نوشته است - در ایام جلوس احمدخان بر سریر خلافت، سیدمحمدتقی خان شیرازی (از سرداران و محصلان مالیاتی نادرشاه) و ناصرخان، حاکم کابل و پشاور، بی‌خبر از قتل نادر در خبوشان، وارد قندهار شدند تا از آن طریق راه درگاه شاه افشاری را پیش‌گیرند. احمدخان که می‌دانست قهر و سخط نادری خاموش شده است، مأموران وی را عریان و بی‌سامان کرد و سکه‌ها و اموال آنان را فراچنگ آورد و به مدد آن‌ها سلطنت درانی را پایه‌گذاری کرد. عریانی و بی‌سامانی این مأموران پس از غارت مالیات‌های همراهشان چنان بود که از سر بی‌پولی حتی قدرت تبرک قندهار را نیز نداشتند؛ به همین جهت نیز، به روایت نویسنده تاریخ احمدشاهی، وقتی همزمان با جلوس احمدشاه، عریان و بی‌سامان، خود را به بارگاه خلاق پناه رساندند، هر کدام به دریافت خلعت قیمتی و یکصد تومان تبریزی، به رسم انعام، سرافراز گردیدند. (حسینی، ج ۱، ص ۷-۵۶ و کاتب، ج ۱، ص ۱۲) نقدینه‌های بادآورده چنان فراوان بود که احمدخان را به اندیشه ضرب سکه به نام خویش انداخت. به دستور خان درانی، همه سکه‌ها را گذاختند و به نام وی سکه زدند. بر روی سکه‌ها این بیت نوشته شد:

حکم شد از قادر بی چون به احمدپادشاه

سکه زن بر سیم و زر از پشت ماهی تا به ماه

احمدخان - که اینک نام شاه بر خود گذاشته بود - دیگر نمی‌توانست خاتم قبلی خویش را به کار گیرد؛ پس مهری برای خود ساخت که بر یک روی آن «الحکم لله، یا

فتاح»، و بر روی دیگر آن «احمدشاه درانی» حک شده بود و شکل مهرش نیز طاوسی، به شکل مدور و مطول گردن صراحی نما، بود.

درست است که در اجتماع خوانین در نادرآباد قندهار، آنان، طوعاً و کرهاً، به حکومت احمدخان گردن نهادند، اما بافت قومی و طایفه‌ای آن سامان و نیز تنافس‌ها و حسادت‌ها و رقابت‌ها، اجازه نمی‌داد که حتی همان خوانین طایفه درانی نیز تسلیم کامل احمدخان شوند، تا چه رسد به خوانین طایفه دیگر. هنوز سکه‌های احمدشاهی رواج نیافته بود که خوانینی از همان طایفه درانی و از شاخه‌ترین و برجی، همچون کرم‌خان ترینی و مقصودخان برجی، قوایی در فوشنج و سامان شایان فراهم ساخته و علیه احمدخان عصیان کردند. خان درانی، که طبعاً باید تمام همت خویش را برای از میان برداشتن این دشمنان خانگی به کار می‌گرفت، بی‌درنگ، محبت‌خان درانی را مقام سپهسالاری داد و با قوایی روانه سرکوبی کرم‌خان کرد. متعاقب اعزام این قوا، قشونی دیگر نیز به فرماندهی مانوخان، عازم نبرد با مقصودخان شدند. (حسینی، ج ۱، ص ۸۳-۵۸)

عصیان بعدی را حامیان نورمحمدخان علیزایی، همان خانی که شورای نادرآباد منصب وی را به احمدخان سپرد، آغاز کردند. این عصیان نیز سرکوب گشت. به این ترتیب بود که سرانجام با بدل سکه‌های بادآورده نادرشاهی، دشمن خانگی از میان برداشته شد. (کاتب، ج ۱، ص ۱۳ و حسینی، ج ۱، ص ۸۳-۵۸)

گسترش حوزه قدرت از قندهار به سوی کابل و پشاور

مطابق روایت و گزارش منشی جامی، مورخی که در تمام دوره افزایش و گسترش قدرت احمدخان به ثبت و ضبط تاریخ احمدشاهی پرداخته است، خان درانی پس از پایان دادن به تمام سرکشی‌های خوانین حوزه قندهار، بر آن شد تا ایالات کابل و پشاور را نیز بر

قلمرو قدرت خود بیفزاید. کابل و پیشاور، جز از نظر اقتصادی و تدارک نیازمندی‌های مالی و اقتصادی سپاه احمدخان، از دو نظر دیگر نیز اهمیت داشتند: نخست آنکه تصرف آن مناطق موجب ثبات و امنیت قندهار و اطاعت خوانین خرد و بزرگ ایران شرقی از احمدخان می‌گشت و دوم آنکه راه هجوم به لاهور و هند را می‌گشودند. احمدخان حتی اگر ادعای جانشینی نادرشاه را نیز در سر نمی‌پروراند، باز هم برای تثبیت همان قدرت محدود خویش نیازمند امنیت پیرامون و به دست آوردن منابع ثروت و مالیات و خراج از قدرت‌های مجاور بود.

اگر بر همهٔ مسائل، رسیدن خبر جمع آوری قشون توسط ناصرخان، صوبه‌دار و حاکم کابل و پیشاور، را نیز بیفزائیم، می‌توانیم چشم‌اندازی بگشاییم به دلایل عزیمت خان درانی به سوی کابل. همین جا بیفزاییم که ناصرخان حاکم افشاری کابل و پیشاور بود و دوام و بقای او در قدرت، طبعاً، موجب بی‌اعتباری حکومت احمدخان درانی می‌گشت؛ خانی که می‌کشد تا ادعای جانشینی و سرداری نادر را به گوش خلائق ایران شرقی زمزمه کند.

ناصرخان که پیش از این، و به هنگام عزیمت به سوی نادر در معیت تقی‌خان شیرازی، ناگزیر شده بود تا تمام مالیات کابل و پیشاور را به احمدخان تقدیم دارد و به خلاف خان شیرازی - که در خدمت احمدخان مانده بود (اعتضادالسلطنه، ص ۶-۳۵ و بارکزایی، ص ۱۲۵) - به کابل بازگردد، کفایت و کاردانی لازم را نداشت. به همین دلیل هم، چون احمدخان به سوی کابل شتافت، با استفاده از رعب و هراس ناصرخان، ابتدا با سهولت تمام بر غزنین دست یافت و سپس چون خبر فرار ناصرخان به سوی سند را دریافت کرد، با همان سهولت بر کابل نیز چیره گشت. ناصرخان نیز، که از پادشاه گورکانی استمداد جسته بود، ناگزیر، پس از فرار از مقابل احمدخان و عبور از سند، به سوی آتک و چچ روانه شد. (الفینستون، ص ۴۸۵)

به درستی روشن نیست که چرا ناصرخان با شنیدن خبر پیشروی احمدخان، و علی‌رغم نیت اولیه‌اش بر مقابله با خان درانی، کابل را رها کرد و دست به چنین فراری زد؛ فراری که نه تنها به غلبه احمدخان بر کابل منجر شد، بلکه محرک وی برای عزیمت به سند و پیشروی تا لاهور گردید. (کاتب، ج ۱، ص ۱۳؛ اعتضادالسلطنه، ص ۴۶)

احمدخان - که باز هم به سهولت بر کابل دست یافته بود - پس از استقرار در ارگ شهر به تدارک لشکرکشی علیه ناصرخان در پیشاور افتاد. با نزدیک شدن قوای احمدخان به پیشاور، باز هم، ناصرخان سیاست فرار را در پیش گرفت. چنین بود که خان درانی بر این منطقه نیز مسلط شد و کمی بعد ناصرخان متواری و سرگردان را وادار کرد تا وارد پیشاور گشته و تسلیم وی شود. (حسینی، ج ۱، ص ۸-۸۳؛ کاتب، ج ۱، ص ۱۳)

با سقوط پیشاور و خاتمه دوره مقاومت ناصرخان، احمدخان اینک حاکم بلامنازع قندهار تا پیشاور شده بود؛ حاکمی که اولین مرحله بسط قدرت و اقتدازش تنها در پرتو عدم کفایت ناصرخان عملی گردید، نه در سایه تدابیر و توانمندی فرماندهی خویش.

تسلط احمدخان بر پیشاور و انتشار خبر تصمیم او بر تصرف لاهور موجب شده بود تا حاکم این شهر از سلطان گورکانی استمداد جوید، اما سرعت عمل احمدخان و عبور سریع وی از پنجاب و رسیدن به لاهور باعث شد تا خان درانی بتواند پیش از رسیدن قوای کمکی دهلی خود را به لاهور رسانده و آماده تصرف این شهر گردد.

نخستین رویارویی خان درانی با قوای سلطان گورکانی هند

در هنگام رسیدن احمدخان به لاهور، علی‌رغم قتل نادرشاه، هنوز حیات الله خان، حاکم منصوب نادر در لاهور، که خواهرزاده قمرالدین وزیر هند نیز بود، بر این منطقه حکومت می‌کرد. نادر حیات الله خان را به شهنازخان ملقب ساخته، او را به حکومت لاهور منصوب کرده بود. حاکم نادری - که جز درخواست استمداد از دربار گورکانی

چاره‌ای نداشت - پس از استمداد از محمد شاه (داستان ترک‌تازان هند، ص ۲۶۹)، بی‌آنکه در انتظار قوای دربار هند بماند، در کنار رود جهاب به جنگ با قوای خان درانی پرداخت، اما به زودی شکست خورد و لاهور را از کف داد. (حسینی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ بارکزایی، ص ۱۲۵ و کتاب، ج ۱، ص ۱۶) احمد خان بر لاهور مسلط شده بود که قوای اعزامی هند به فرماندهی احمدشاه، پسر سلطان گورکانی، و قمرالدین، وزیر هند، در رسیدن این قوا در سوتلج و حوالی آن، یعنی منطقه‌ای که بر معابر استراتژیک تسلط داشت، استقرار یافت. (الفینستون، ص ۴۸۶؛ Sykes, A History of Afghanistan; Vol.2, p.354) احمدخان، در این حال، دست به اقدامی هوشیارانه زد و، به جای رویارویی با قوای گورکانی، سپاه خویش را برگرفت و، از نقطه‌ای بالاتر از رود سوتلج، به سوی سرهند، محل استقرار باروینه قوای گورکانی، عزیمت کرد و، به سهولت، سرهند و باروینه هندیان را متصرف شد. شاهزاده مغول و قمرالدین وزیر - که غافلگیر شده بودند - با دریافت خبر سقوط سرهند با شتاب رهسپار آنجا شدند اما، چون مصلحت خویش را در مقابله با احمدخان ندیدند، در اندیشه مصالحه با خان درانی افتادند. بعید نیست که رسیدن خبر بیماری محمدشاه گورکانی در اتخاذ این تصمیم مؤثر افتاده باشد.^۱ به موجب مصالحه‌ای که میان طرفین امضاء شد،

۱ - سرزمین‌های متعلق به حکومت افشاری به احمدخان تعلق گرفت؛

۲ - رود سند به عنوان مرز حکومت هند و احمدخان معین گردید. (تاریخ سلطانی،

ص ۱۲۷، سراج‌التواریخ، ج اول، ص ۱۶، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۳۶)

احمدخان، پس از امضای این معاهده، باز هم به قندهار بازگشت، اما سال بعد نیز لشکرکشی به لاهور را تکرار کرد. (حسینی، ج ۱، ص ۳۳۵ و کتاب، ج ۱، ص ۲۲) طبیعت ستایش‌آمیز گزارش‌های منشی جامی از لشکرکشی‌های احمدخان و پنهان داشتن ناکامی‌ها و یا شکست‌ها و نقاط ضعیف سیاسی و نظامی وی - که خصلت

تاریخ نویسی درباری است - متأسفانه مانع از آن است که دریابیم چرا خان درانی در دومین لشکرکشی خویش به لاهور - که سال بعد، یعنی به سال ۱۱۶۳ هـ انجام شد - تنها به مطیع کردن میرمعین الملک (میرمنو) بسنده کرد و، پس از دریافت منالیاات سیالکوت، گجرات، اورنگ آباد و واگذاری حکومت هر چهار ایالت به همان معین الملک، پیشروی به سوی هند را متوقف کرد و باز هم به قندهار بازگشت. (حسینی، ج ۱، ص ۲-۳۳۱)

بعید نیست احمدخان در قشون کشی این سال خویش به لاهور گرفتار مقاومت شدیدی شده و به خلاف آنچه منشی جامی و مورخان افغانی نوشته اند، ناگزیر از شناسایی قدرت معین الملک گشته و به قندهار مراجعت کرده باشد. احتمال می دهیم که عصیان تعدادی از خوانین قندهار علیزایی، از جمله محبت خان و کدو خان، به رهبری نورمحمدخان علیزایی^۲ از رسیدن اخبار عدم موفقیت و ضعف نظامی احمدخان در لاهور نشأت گرفته باشد.

نخستین تعرض احمدخان درانی به خراسان

جنگ قدرتی که پس از قتل نادرشاه در تمام ایران آغاز شد، خراسان را نیز دربرگرفت. ناامنی گسترده خراسان با جلوس عادل شاه در مشهد - که به تاریخ ۲۷ جمادی الاخری ۱۱۶۰ اتفاق افتاد - آرامشی را به دنبال نیاورد؛ چرا که تیرادرزاده و جانشین نادر، خود، تخم کینه کاشت و، با قتل رضاقلی میرزا، پسر نابینای نادر، و ۱۶ نفر دیگر از فرزندان نادرشاه، پایه های حکومت خویش را متزلزل ساخت. عادل شاه - که نام بی مسمایی بود - در ادامه سیاست های خشونت بار خویش سرانجام از برادرش، ابراهیم میرزا، شکست خورد و در ۲۹ جمادی ۱۱۶۱، یعنی درست یک سال و دو روز پس از تاج گذاری، در تهران و توسط حاکمی که خود بز این شهر منصوب کرده بود، کشته شد. (گلستانه، ص

۲۷؛ پری، ص ۷)

با رسیدن خبر سقوط عادل‌شاه در مشهد، شاهرخ میرزا در این شهر بر تخت سلطنت جلوس کرد (استرآبادی، ص ۵۴۸) و تبدیل به رقیبی برای ابراهیم شاه شد که اندیشهٔ جانشینی عادل‌شاه را در سر می‌پروراند. حدود دو ماه پس از جلوس شاهرخ، ابراهیم شاه نیز - که از جلب شاهرخ به سوی خویش ناامید شده بود - در عراق عجم بر تخت نشست و مدتی بعد برای نبرد با شاهرخ شاه روانه خراسان شد. (گلستانه، ص ۲۰) خوانین خراسان - که تنها در مخالفت با ابراهیم شاه، حامی شاهرخ بودند - پس از آنکه وی را برای غلبه بر ابراهیم شاه یاری کردند و این شاه افشاری نیز، پس از شکست در حدود سمنان، کور و سپس کشته شد (استرآبادی، ص ۵۴۹؛ حسینی، ص ۱۷۹) دسته‌بندی خود را علیه شاهرخ نیز از همان فردای پیروزی قوای خراسان بر نیروهای ابراهیم شاه آغاز کردند. (حسینی، ص ۱۷۸ و مرعشی، ص ۱۱۴). این دسته‌بندی پس از مراجعت به مشهد شدت یافت و اوضاع خراسان را چنان دچار آشفتگی کرد که هر قدرت پیرامونی را به هوس تعرض می‌انداخت. سببیت شاهرخ در شرایطی که هر روز خوانین مخالف او اقتدار بیشتری پیدا می‌کردند، همهٔ امیدها را از کفایت او سلب کرد. چون خبر رسید که شاهرخ با گریختن به حرم سرا، مبادرت به قتل پنج تن از برادران عادل‌شاه - که قبلاً نایبنا شده بودند - کرده است (گلستانه، ص ۷-۴۶) هم دشمنان او دلیری بیشتری در عزل وی یافتند و هم دوستانش از یاری او نادم گشتند. به این ترتیب بود که با عزل شاهرخ میرزا، سید محمد صفوی، با لقب شاه سلیمان دوم صفوی، بر ازبکهٔ قدرت خراسان نشست.

حکومتی پدید آمده بود به غایت ضعیف، عاری از برخورداری‌های کافی اجتماعی و همچنان گرفتار تمایلات و اراده‌های متلون. ناتوانی شاه جدید و اقتدار خوانین را از آنجا می‌توان دریافت که، علی‌رغم خواست او، خوانینی که از شاهرخ و بازگشت مجدد

او به قدرت یمنناک بودند، این شاه افشاری را کور کردند (گلستانه، ص ۱۱۴؛ کاتب، ج ۱، ص ۴۱۱) و به مخالفت‌های شاه نیز اعتنایی نکردند. هیچ مسأله‌ای بهتر از توجه به دوره کوتاه سلطنت شاه سلیمان آشفنگی و بحران عمیق قدرت در خراسان را نشان نمی‌دهد. شاه مذکور در ۹ صفر ۱۱۶۳ جلوس کرد و در ۱۱ ربیع‌الاول کور شد و جای خویش را به شاهرخ میرزا سپرد. (مرعشی صفوی، ص ۸-۱۳۷؛ گلستانه، ۷-۵۶) در میان حامیان شاه سلیمان و دشمنان جدی شاهرخ در خراسان، چند خان نامورتر از همه بودند: نخست، امیر علم خان عرب خزیمه؛ که علی‌رغم تمایل اولیه در رسیدن به خدمت شاهرخ، از وحشت انتقام او و شنیدن خبر دستگیری برادرش، معصوم علی خان، خود را برای التجاء به احمدخان درانی آماده کرد. (حسینی، ج ۱، ص ۲۱۹)

در این حال خوانین دیگری در هرات نیز، با همان احساس و وحشت از شاه کینه‌توز جدید، به راه امیر علم خان خزیمه رفتند. مشهورترین اینان عبارت بودند از: بهبودخان، بیگلربیگی هرات، و امیرخان قورچی باشی. (حسینی، ج ۱، ص ۲۱۹) احمدخان - چنانکه اشارت رفت - تا این زمان هرگز قدمی به سوی خراسان برنداشته بود و طی چندین سال گذشته بخت خود را برای بسط قلمرو امارت در شرق کابل و سرزمین سند و پنجاب می‌آزمود.

دشوار است ادعا کنیم که احمدخان هرگز در اندیشه هجوم به خراسان نیفتاده بود، اما به نظر می‌رسد که وی علی‌رغم آگاهی از تمام آشفنگی‌های اوضاع خراسان، از عاقبت هرگونه قشون‌کشی به این ایالت یمنناک بود؛ پس می‌توان گفت که آنچه در این زمان به او جرأت آغاز تعرض به خراسان را داد، آگاهی از انشقاق کامل قدرت در خراسان، رویارویی گسترده‌تر خوانین این سرزمین با هم و، بالاخره، آگاهی وی از وجود شاهی نایبنا در خراسان بود؛ شاهی که نه توان رهبری قشون را داشت و نه اراده‌ای نافذ برای متشکل کردن تشنت‌ها. به این ترتیب بود که شاهرخ و خوانین خراسان این ایالت را تبدیل

به لقمه‌ای آماده برای تعرض احمدخان کرده بودند.

خان درانی می‌دانست که برای غلبه بر خراسان، ابتدا، لازم است تا هرات، عمده‌ترین شهر شرقی آن، را تصرف کند؛ شهری که، به دلیل وفاداری به حکومت خراسان و پیش از تجدید حکومت شاهرخ، به رهبری خوانین خود، توانسته بود تا تیمورشاه، پسر احمدخان درانی، را از این شهر رانده و دست تصرف درانی‌ها را از اشغال آنجا کوتاه کند. (مرعشی صفوی، ۷-۱۲۶)

پس از تجدید حکومت شاهرخ در مشهد، متأسفانه ضعف سیاست او اوضاع هرات را در این زمان به حدی آشفته کرده بود که تعدادی از خوانین این شهر، همان‌ها که پیش از این تیمورشاه را از هرات رانده بودند، آسودگی خویش را در فراخواندن خان درانی دیدند و وی را به تصرف هرات تشویق کردند.

چون احمدخان با دعوت‌نامه‌های خان خزیمه، بهبودخان و امیرخان قورچی باشی روبرو شد، مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده، در جمادی‌الاول ۱۱۶۳ خود را به پشت دروازه هرات رساند. (حسینی، ج ۱، ص ۳-۲۳۲) کمی بعد، میان قوای احمدخان و نیروهای حسینعلی خان افشار، بیگلربیگی هرات، در جایی موسوم به پل مالان، نبردی رخ داد که، به دلیل قلت و ناهماهنگی مدافعین هرات، آنان شکست خوردند. (حسینی، ج ۱، ص ۵-۱۳۴) این شکست به احمدخان امکان داد تا شهر هرات را در محاصره کامل خویش گیرد.

علی‌رغم مصائب ناشی از محاصره، امیرخان میش مست، حاکم، و حسینعلی خان، بیگلربیگی شهر، دو ماه در مقابل قوای خان درانی مقاومت کردند و پیاپی از شاهرخ میرزا و بزرگان خراسان - که همچنان بی تفاوت درگیر رقابت‌های خویش بودند - استمداد طلبیدند. (بارکزی، ص ۱۲۸؛ گلستانه، ص ۶۱) از آنجا که احمدخان درانی به خوبی واقف بود که بدون تسلط بر قلعه هرات هرگز نمی‌تواند پیشروی بی‌دغدغه خویش

را به سوی خراسان مرکزی ادامه دهد، تمام همت خویش را صرف تصرف قلعه هرات کرد. امیرخان نیز، که به اهمیت قلعه شهر و نقش آن در متوقف کردن پیشروی احمدخان به سوی مقصود واقف بود، حتی طی نامه‌ای، صریحاً، در این باب به شاهرخ میرزا و خوانین و بزرگان هشدار داد، اما گوش‌ها همچنان ناشنوا و عقل‌ها همچنان اسیر کینه‌توزی داخلی و منازعه قدرت بود. وقتی آخرین نامه امیرخان به دست آنان رسید و آنان با هشدار جدی‌تر و صریح‌تر حاکم هرات روبرو شدند، (حسینی، ج ۱، ص ۲۳۹) این بار مشکل فقدان پول برای تدارک قوا رخ نمود. چاره کار آن شد که تخت طاووس را شکستند و با فروختن طلاها و جواهرات نصب شده در آن تخت، سپاهی فراهم آورده، به یاری حاکم هرات اعزام کردند. (حسینی، ج ۱، ص ۲۴۱)

خواه به دلیل اهمیت موضوع یا به خاطر عدم اعتماد شاهرخ و یوسف خان، حاکم مشهد، به یکدیگر، هم شاه افشاری و هم حاکم او در مشهد، همراه سپاه آماده شده، به سوی هرات عزیمت کردند، اما چون در تربت خنبر رسید که تراکمه حدود مرو و سرخس به کلات تاخته‌اند، یوسف خان از بیم غارت اموالش در کلات، ترجیح داد تا به جای عزیمت به سوی هرات روانه کلات شود. (حسینی، ج ۱، ص ۲۴۴) شاهرخ نیز، که آلت دستی بیش نبود، ناگزیر به بازگشت یوسف خان رضایت داد، اما خود پیشروی به سوی هرات را ادامه داد.

گرچه، در ادامه مسیر، امیر علمخان خزیمه - که قبلاً بر شاه افشاری عصیان ورزیده بود - به او تسلیم شد (حسینی، ج ۱، ص ۲۴۸-۹) اما در همان زمان، خیانت اسماعیل خان خوافی به شاهرخ و استمداد او از احمدخان (حسینی، ج ۱، ص ۲۵۶) آخرین امیدهای رسیدن شاه افشاری به هرات را از میان برد و سرانجام موجب جسارت بیشتر احمدخان و ضعف روحیه حاکم هرات گشته، به سقوط این شهر منتهی شد. (بارکزی، ص ۱۲۸؛ گلستانه، ۵-۶۴) پس از سقوط هرات و تسلط سریع خان درانی بر خواف،

قوای افغان با شنیدن خبر فرار شاهرخ به مشهد، عازم محاصره این شهر گشته، در آغاز ذی‌قعدة سال ۱۱۶۳ هـ این شهر را به محاصره درآوردند. (بارکزایی، ص ۱۲۸؛ کاتب، ج ۱، ص ۱۸). محاصره چهل روزه مشهد برای خان درانی بی نتیجه بود. در شرایط بی مسئولیتی خوانین، مردم مقاومت چشمگیری نشان دادند و همین مقاومت مانع از سقوط مشهد شد. خان درانی، ناامید از غلبه بر مشهد، وقتی مشاهده کرد که کوشش هایش در غلبه بر قوچان، نیشابور و سبزوار نیز بی نتیجه ماند، در صفر ۱۱۶۴ از نیشابور راه قندهار پیش گرفت و خراسان را ترک کرد. (بارکزایی، ص ۹-۱۲۸)

به نظر می‌رسد که لشکرکشی چند ماه بعد احمدخان به سوی لاهور (حسینی، ج ۱، ص ۳۳۱) با دو هدف انجام شد: ۱- حصول پیروزی‌هایی برای جبران ناکامی‌ها در خراسان؛ و ۲- کسب اعتبار مجدد و نیز توسعه قلمرو حکومتی خویش در شرق کابل و کسب غنائم بیشتر برای ادامه مقاصد توسعه‌طلبی در خراسان در شرایط مناسب بعدی. احمدخان در این لشکرکشی به سوی لاهور نیز شاهد پیروزی را در آغوش کشید و حتی پس از غلبه وی بر معین‌الملک در لاهور (حسینی، ج ۱، ص ۳۳۱) از سوی شاه گورکانی به وی پیشنهاد شد که در ازای تقبل مولتان از پیشروی به سوی هند منصرف شود (حسینی، ج ۱، ص ۴-۳۳۳) اما این اقبال بی دوام بود؛ چرا که در همین زمان به خان درانی خبر رسید که خان خانان در قندهار عصیان آغاز کرده و حتی توانسته است تیمور شاه، پسر احمدخان، را اسیر خویش سازد. (حسینی، ص ۵۰-۳۴۹)

احمدخان، که با دریافت این خبر نمی‌توانست قشون‌کشی به سوی هند را ادامه دهد، پیشنهاد احمدشاه، پادشاه گورکانی، را فرصت مغتنمی شمرد و با اعزام قلندر خان درانی به سفارت هند و قبول پیشنهادات دربار گورکانی - به ادعای منشی جامی - صوبه‌داری پنجاب را به همان معین‌الملک سپرد (حسینی، ج ۱، ص ۳۳۶) و خود به سوی قندهار بازگشت و کرسی حکومت خویش را از چنگ رقیب خارج کرد. (حسینی، ج ۱، ص

۳۴۹) در فاصله رجب ۱۱۶۵ - که خان درانی مجدد آ بر قندهار غلبه یافت - تا رجب ۱۱۶۷، خراسان گرفتار آشوب و ناامنی بود. خوانین این ایالت پس از مراجعت احمدخان، تا آغاز هجوم مجدد او به خراسان، همچنان درگیر جنگ قدرت بودند. شاهرخ نیز، که کمترین توانایی و کفایتی برای حل و فصل این منازعات نداشت، همانند گذشته مقهور اراده خوانین مذکور بود. بدیهی است که رسیدن این اخبار به احمدخان امید تازه‌ای برای او در جهت تلاش مجدد برای غلبه بر خراسان بود.

خان درانی چون اخبار آشفتنگی‌های خراسان را به تواتر شنید، در جمادی‌الآخری ۱۱۶۷، پسرش، تیمورشاه، را منصب ولیعهدی داد و از قندهار به سوی فراه و از آنجا عازم تسخیر مشهد شد. (حسینی، ج ۱، ص ۴۳۲)

پس از ورود احمدخان به فراه و پیشروی به سوی قائن، تسلط بر این شهر به سهولت انجام شد. (حسینی، ج ۱، ص ۴-۴۳۳) احمدخان سپس بر قلعه طیس دست یافت و اموال میرعلم خان عرب خزیمه را در این قلعه غارت کرد. (حسینی، ج ۱، ص ۴۳۵) او سپس به سوی تون شتافت و، در همان حال، برای آنکه اندیشه تسلط خویش بر خراسان را به نمایش گذارد، محمدتقی خان اخته‌یگی شیرازی را به صاحب اختیاری ولایت خراسان گماشت. (حسینی، ج ۱، ص ۴۳۷)

با رسیدن اخبار پیشروی‌های خان درانی به مشهد، میرعلم خان عرب - که طی ماه‌های گذشته قدرت خویش را بر خوانین رقیب تحمیل کرده و در مشهد استقرار داشت - به جای اتخاذ تدابیری برای مقاومت، از این شهر به سبزوار گریخت (حسینی، ج ۱، ص ۴۴۵) و، افزون بر همراهی‌های خوانین جنوب خراسان با خان درانی، این فرار نیز احمدخان را در پیشروی به سوی مشهد و محاصره مجدد آنجا جسورتر کرد. خوانین بازمانده در مشهد و اطراف آن چون دریافتند که اگر در مقابل احمدخان سیاست اتحاد را پیش نگیرند، به زودی در دام او گرفتار خواهند ماند، میرزا امین را به کلاتری شهر

برگزیده، بر آن شدند تا در مقابل قوای افغانی به مدافعه پردازند. (حسینی، ج ۱، ص ۴۵۷)

مکاتبات میرزا امین با احمدخان درانی و درخواست مراجعت وی از خراسان و تأکید او به احمدخان مبنی بر قلت محصول در شهر و اطراف آن بی فایده بود. احمدخان بخشی از قوای خود را از قائن به تعقیب میرعلم خان به سبزوار فرستاد و با بخشی دیگر از نیروها روانه مشهد گشته، این شهر را اوایل شوال ۱۱۶۷ به محاصره گرفت. (حسینی، ج ۱، ص ۴۶۵)

احمدخان، از همان آغاز محاصره شهر و در حالی که در این مرحله از لشکرکشی به خراسان، باز هم به دلیل گستردگی تضادها و اختلافات خوانین خراسان، شانس تسلط خویش بر مشهد را افزون تر از قبل می دانست، کوشید تا با اتخاذ سیاست تحجیب و ترهیب، راه هرگونه اتحاد مجدد خوانین خراسان علیه خویش را بسته و بر خراسان مسلط شود. به همین منظور، در حالی که، پس از غلبه بر جعفرخان کرد جلایر و برادرش، آنان را مورد نفقت قرار داده بود، کوشید تا از وجود آنان علیه میرعلم خان و ابراهیم خان بغاوری سود جوید. (حسینی، ج ۱، ص ۴۶۸) نقدعلی بیگ به سهولت در دام حیلۀ احمدخان افتاد و با قوای کرد همراه و مطاع خویش عازم سبزوار شد. (حسینی، ج ۱، ص ۴۷۲)

کینه توزی ها و رقابت های داخلی در میان خوانین به قدری عمیق بود که پس از محاصره سبزوار توسط اکراد، ابراهیم خان بغاوری، بدون توجه به حینه های خان درانی، حاضر شد، برای نجات خویش، میرعلم خان را - که داماد او نیز بود - تحویل نقدعلی بیگ دهد. (حسینی، ج ۱، ص ۴۷۷-۸) به این ترتیب با دستگیری و قتل خان خزیمه، باز هم، زمینه های اتحاد عمل خوانین خراسان از میان رفت و شرایط برای پیروزی احمدخان بر پکایک ایشان فراهم گشت. به سهولت می توان ادعا کرد که آنچه

موجب موفقیت احمدخان در این سرزمین و غارت مردم این سرزمین شد، توانمندی نظامی افغانه نبود، بلکه، علت‌العلل آن توفیق، گسستگی قدرت و رقابت‌های خوانینی بود که حتی درک منافع فوری خویش در مقابل دشمن خارجی را نیز از دست داده بودند.

احمدخان، در همان حال که می‌کوشید تا خوانین خراسان را متفرداً به سوی خود جلب کرده و یا هر کدام را با جدا کردن از دیگری سرکوب کند، چون می‌دانست که تسلط نهایی بر تمام خوانین، تنها، از طریق غلبه بر مشهد میسر است، بنابراین با تنگ‌تر کردن حلقه محاصره شهر، قحطی و گرسنگی را بر مردم شهر تحمیل کرد و مانع رسیدن آذوقه به مردم شد. (حسینی، ج ۱، ص ۴۶۴؛ کاتب، ج ۱، ص ۱۹؛ بنارکزیایی، ص ۱۲۸) حدود سه دهه و اندی پس از قحطی دزدناک در اصفهان - که توسط محمودافغان به مردم این شهر تحمیل گردید - این بار مردم مشهد گرفتار مجامه شدید شدند. بر قحطی و گرسنگی مردم، بلای غارتگری اوباش نیز افزوده شد و جمله این مصائب باعث شد چاره‌اندیشی اخته‌بیکگی و نیز تلاش‌های دو تن از کدخدایان مشهد، یعنی آقازین‌العابدین زرگر و عبدالحسین بیک مقدم، در نزد احمدخان، بی‌نتیجه ماند و مردم به میرزا امین فشار آوردند تا با گشودن دروازه‌های شهر آن‌ها را از جوع و غارت اوباش نجات دهد.

کلانتر مشهد - که همچنان به احمدخان اعتماد نداشت و می‌کوشید تا مشهد را در مقابل غارتگری فریب‌الوقوع او حفظ کند - چون مردم را مستاصل و دردمند دید، حاضر شد تا شاهرخ میرزا روانه اردوی خان دزانی شود و با او به گفتگو نشیند. شاهرخ نایبنا در گفتگوی خویش، در مقابل گرفتن آذوقه و غله، تسلیم احمدخان شد و به این ترتیب در ۱۰۹ صفر ۱۱۶۸ دروازه‌های مشهد به روی قوای افغانی گشوده شود.

یک روز پس از سقوط مشهد، کلانتر مشهد به اردوی خان درانی رفت. احمدخان،

گرچه به ظاهر او را بخشید و در چادر محمدتقی خان شیرازی مستقر کرد، اما روز بعد جسد وی از چادر خان شیرازی بیرون آورده شد. آنچه شایع شد این بود که میرزا امین را یک فراش کابلی به قصد تصاحب اموال همراهش به قتل رسانده است. احمدخان برای آنکه خود را از این قتل پیراسته نشان دهد، منصب کلانتر مشهد را به برادر میرزا امین وا گذاشت. با خاتمه خطر میرزا امین و پایان همه مقاومت‌ها، احمدخان، پس از نصب آقاشریف ملاباشی به حکومت مشهد و دستور تعمیر و تجدید تزئین حرم امام رضا - اقدامی صرفاً نمایشی - در اوایل رمضان همان سال عازم تصرف نیشابور شد. خان درانی پیش از ترک مشهد به سوی نیشابور، شاهرخ را عنوان سلطنت داد و محمدکاظم، پسر عموی وی، را به حکومت مشهد و جعفرخان کرد را به وزارت وی منصوب کرد و به محمدخان درانی خوکانی هم فرمان داد تا همراه دوهزار سرباز مراقب امور شهر باشد. با رسیدن خبر حوادث مشهد و سقوط این شهر با کمک برخی از قوای اکراد خراسان، خوانین نیشابور - که تا این زمان نسبت به حوادث مشهد منفعل مانده بودند - چون دریافتند که خان درانی اکنون عازم نیشابور شده است، در اندیشه افتادند تا شهر و دیار خویش را رها کرده و به سوی استرآباد متواری شوند. در این زمان محمدحسن خان قاجار، پدر آقامحمدخان، در استرآباد و مازندران حکومت داشت و می‌توانست محور اتکایی برای خوانین مذکور در مقابل احمدخان باشد. احمدخان چون از تصمیم خوانین نیشابور آگاه شد، با شتاب تمام شاه پسندخان افغان و اسماعیل خان خوانی را به جلوگیری ایشان گسیل داشت و خود در حرکت به سوی نیشابور تعجیل کرد. خان درانی در هفتم رمضان ۱۱۶۸ به نزدیکی نیشابور رسید و این شهر را محاصره کرد.

با محاصره نیشابور، در شرایطی که نه امکان مقاومت وجود داشت و نه راه فرار بود، عباسقلی خان، حاکم شهر، برادرش محمدعلی خان و پسر عمیش باقرخان را جهت بخشش نزد احمدخان فرستاد و به این ترتیب خان بیات نیز - که آخرین امید مردم برای

مقاومت در مقابل افاغنه بود - به شرایط خان درانی تسلیم شد و کمی بعد با تسلیم به شرایط خان درانی شمشیر برگردن انداخته و همانند گناهکاران روانه اردوی افاغنه گشت تا با حقارت تمام منصب خویش را به دست آرد.

آنکه گریزد ز خراجات شاه بارکش غول بیابان شود

علی‌رغم موفقیت اولیه احمدخان در حدود نیشابور، شکست قوای او در حدود مزینان از نیروهای محمدحسن خان قاجار به خوبی نشان داد که افاغنه پیروزی‌های گذشته خویش را تنها در پرتو گسستگی قدرت در خراسان و به دلیل عدم اتحاد خوانین با یکدیگر به دست آورده‌اند، نه در پرتو کفایت نظامی خویش. چون اخبار شکست مزینان به نیشابور رسید، ساکنان قلعه شهر جسارت یافته و دست به شورش زدند. گرچه احمدخان بر این شورش مسلط شد، اما شکست افاغنه از قوای قاجاری و همچنین رسیدن خبر پیوستن تعدادی از خوانین خراسان به محمدحسن خان و استقبال و حمایت وی از ایشان، چنان روحیه مقاومت را در منطقه بالا برده بود که در اواسط زمستان، اسماعیل خان خوافی نیز جرأت کرد تا از شاه‌پسندخان شکست خورده از قوای قاجار جدا شده و برای تدارک عصیان علیه افاغنه روانه تصرف خواف شود.

با آشکار شدن قدرت مقاومت افاغنه، احمدخان تلاش ناموفقی کرد تا، با خیران شکست از قاجارها، حیثیت از میان رفته نظامی خویش را احیاء کند، اما چون این کوشش نتیجه‌ای بدتر از پیش بار آورد و قوای افغانی باز هم از غلبه بر قوای قاجار ناکام ماندند و شاه‌پسندخان از حدود بسطام مغموم و ناامید به خسروجرد، یعنی ازدوگاه جدید احمدخان، بازگشت، احمدخان دریافت که باید هر چه زودتر خراسان را ترک کند؛ چراکه در صورت ادامه حضورش، مردم تمام مناطق علیه افاغنه متحد می‌شدند و اندک رعب باقی مانده از قدرت او نیز از دل‌ها فرو می‌ریخت. رسیدن خبر مقاومت اسماعیل خان خوافی و ناکامی انزل خان افغان علامت آشکاری بود از ظهور تدریجی

اندیشه مقاومت در مقابل اشغالگری و غارتگری خان درانی؛ پس، احمدخان، که با اندیشه تسلط بر خراسان و سپس هجوم به ایران مرکزی دومین لشکرکشی خود را به خراسان آغاز کرده بود، به فراست دریافت که نه تنها نفوذ به عراق عجم، که حتی دوام در خراسان نیز در توان و قدرت او نیست و اگر خراسان را ترک نگوید، به زودی بنا شکست آشکاری روبرو خواهد بود. بدینسان بود که خان درانی در اوایل شعبان ۱۱۶۸ با شتاب و عجله فراوان و به بهانه اتمام آذوقه سپاه، نورمحمدخان افغان را به نیابت سلطنت مشهد (گلستانه، ص ۳-۹۲) و امیرخان قرایی را به سرداری خراسان تعیین کرد (گلستانه، ص ۹۳) و با احضار نورمحمدخان افغان از مشهد، خواب را به سوی هرات ترک گفت. (حسینی، ج ۱، ص ۵۳۲) چنین بود نتیجه دومین لشکرکشی خان درانی به خراسان. در فاصله دومین لشکرکشی احمدخان به هند تا سومین تاخت وی به این سرزمین - که حدود یک سال بعد از شکست در خراسان و بازگشت به قندهار، یعنی در اواخر سال ۱۱۷۰، انجام شد - حکومت هند پیش از گذشته گرفتار منازعات امرا و جنگ قدرت درباری و کشمکش‌های راجه‌ها، مهارت‌ها و دیگر متنفذین محلی بود. در تشدید این اختلافات داخلی، جز درباریان احمدشاه گورکانی و عالمگیر دوم، مقامات کمپانی هند شرقی نیز نقش عمده‌ای داشتند. احمدخان - که طی سال گذشته توانسته بود بار دیگر قوای خویش را سازمان‌دهی کند - به جبران شکست و عدم موفقیت در خراسان، برای سومین بار عازم تصرف هند و تسخیر دهلی شد. در اول محرم ۱۱۷۰، با بهره‌گیری از ضعف و فتور نظامی دربار گورکانی، وارد دهلی شدند و این شهر را غارت کردند. با خاتمه غارت دهلی و اطراف آن و کشتار وسیعی که سپاه او در میان هندوها انجام دادند، احمدخان فرزندش، تیمور، را به فرمانروایی پنجاب گذاشت و سردار جهان‌خان را به اتابکی وی گمارد و خود نیز به قندهار مراجعت کرد.

لشکرکشی‌های سالیانه احمدخان به نقاط مجاور افغانستان جالبه، این اندیشه را

تقویت می‌کند که خان‌دزانی در این قشون‌ها، نه به زشد ملت افغان نظر داشت و نه ایجاد حکومتی بر بنیاد یک سازمان سیاسی و اجتماعی منظم در ایران شرقی، بلکه آنچه او در اندیشه داشت، گردآوری ثروت و گسترش حوزه اخذ مالیات با بهره‌گیری از نیروهای افغانی و استفاده ابزاری از آنان بود. برای خان‌دزانی تفاوت نداشت که قلمرو تهاجم و غارت نیز کجا باشد و چه کسانی (هندوان، شیعیان خراسان و یا اهل سنت بلوچستان و ماوراءالنهر). غارت کنند. قشون‌کشی محرم ۱۱۷۲ احمدخان به بلوچستان، شاهدهی روشن است که خان‌دزانی در جستجوی منابع ثروت در قلعه‌ها و آبادی‌ها و شهرهای پیرامونی بود. این لشکرکشی با سقوط قلعه کلات و تسلیم نصیرخان بلوچ به خان‌دزانی و تقدیم دارائی خویش به او و قبول پرداخت باج و خراج خاتمه یافت. از آنجا که، در آستانه قشون‌کشی، احمدخان خبر سقوط دهلی به دست غازی‌الدین و خصوصاً هجوم مهاراته به رهبری راگویا به پنجاب و متواری شدن تیمور شاه و اتابک او، سردارجهان خان، را شنیده بود، پس از تسلیم نصرخان، قوای خویش را برگرفت و روانه نبرد با مهاراته شد. در این قشون‌کشی - که چهارمین تاخت احمدخان‌دزانی به هند است - او در ابتدا با مقاومت شدیدی از سوی رهبر مهاراتاها روبرو شد، اما سرانجام توانست با بهره‌گیری از اختلافات داخلی هند، به خصوص با جلب حمایت شجاع‌الدوله، در حالی که دهلی توسط قوای مهاراته تصرف شده بود، در نبرد پانی‌پت به پیروزی رسد و بزرگترین موفقیت خویش در هند را به دست آورد. (بارکزی، ص ۱۴۲-۱۳۵). این پیروزی با خرسندی مقامات کمپانی هند شرقی انگلیس روبرو شد؛ چرا که مهاراته‌ها در این زمان از دشمنان جدی انگلیسی‌ها بودند و خطری عظیم برای تداوم حیات تجاری ایشان در هند شمرده می‌شدند.

احمدخان، که با این پیروزی ثروت فراوانی به چنگ آورده بود، بار دیگر به قندهار بازگشت، اما کمی بعد به دلیل سرکشی سبک‌ها مجبور شد تا قشون‌کشی محدودی را

علیه آنان به پنجاب تکرار کند. شاید، اگر رسیدن خبر شورش قندهار نبود، احمد خان پس از سرکوبی سیک‌ها و اخراج آنان از مناطق هموار پنجاب به مناطق کوهستانی، بازهم روانه غارت هند می‌شد، اما دریافت آن خبر در سرهند، وی را مجبور کرد تا از طریق مولتان به غزنی بازگشته و عازم سرکوبی شورش مرکز حکومت خویش گردید. (الفنستون، ص ۴۹۴) احمدخان در میانه راه بود که شنید علاوه بر قندهار، جمعی دیگر نیز به رهبری درویش علی و اویماق در هرات سر به شورش برداشته‌اند. خان درانی به سهولت هر دو شورش را خاموش کرد و درویش علی خان را اسیر کرده، به زندان افکند؛ این خان هزاره، کمی بعد، علی‌رغم خدماتی که به احمدخان کرده بود، به قتل رسید.

در محرم سال ۱۱۸۴ احمدخان کوشید تا با استفاده از ضعف قوای مدافع خراسان و تداوم اختلافات خوانین این منطقه، بار دیگر بخت خویش را برای تسلط بر خراسان آزموده و اعتبار کاهش یافته خویش را تجدید کند، اما لشکرکشی او در این سفر جنگی نیز سرانجامی نداشت. نصرالله میرزا، پسر شاهرخ، که در این زمان در مشهد اقتداری داشت و می‌کوشید تا ناتوانی و ضعف پدرش را با بلندپروازی‌های خویش جبران کند، مشهد را در مقابل محاصره چهار ماهه احمدخان حفظ کرد و به او امکان غلبه مجدد بر این شهر را نداد. (حسینی، ج ۲، ص ۴-۱۲۳۳)

مورخان افغانی نوشته‌اند که، پس از رسیدن خبر شکست علی‌مردان خان زنگویی (حسینی، ج ۲، ص ۱۲۳۹) از قوای احمدخان، نصرالله میرزا حاضر به تسلیم شد اما گزارش‌های دیگری، در کنار همین گزارش‌ها، از استنکاف نصرالله میرزا مبنی بر رسیدن به حضور احمدخان (حسینی، ج ۲، ص ۱۲۴۱) و عدم همراهی با پدرش حکایت دارند. احمدخان، که در چنین شرایطی باز هم مصلحت خویش را در ادامه حضور در خراسان نمی‌دید، پس از آنکه دختر شاهرخ میرزا را برای پسرش تیمور شاه عقد کرد، (حسینی، ج ۲، ص ۶-۱۲۴۵) و کوشید تا خود را پیروز نشان دهد، به ناچار، مشهد را

به سوی قندهار ترک کرد. خان درانی پس از این قشون‌کشی گرفتار تشدید بیماری خویش شد و سرانجام در دوم ربیع‌الاول ۱۱۸۶ درگذشت. (حسینی، ج ۲، ص ۱۲۷۷؛ کاتب، ج ۱، ص ۴۰ و اعتضادالسلطنه، ص ۴۴)

از احمد خان شش پسر به جا ماند که از میان آنان تیمورشاه به جانشینی او منصوب شد. این خان، که سخت علاقه داشت تا خود را تالی تلو نادر شاه قرار دهد، برای ایجاد زمینه‌های نفوذ معنوی در میان عوام‌الناس اطراف خویش، از ادعای کشف و کرامات نیز ابائی نداشت. او در طول حیات خویش، با بهره‌گیری از هراس مردم و استفاده از انحطاط فرهنگی پیرامون خود، بدعت‌هایی نیز پدید آورد. تعلق زن بیوه به ورثه میت از جمله عجیب‌ترین عقایدی است که به فرمان او پدید آمده بود. ممنوعیت از کرنش به صورت سجده و گذاردن دست بر سر به جای سجده، منع جلوس مردم در مقابل احمدخان - به استثنای علما و فقرا - از سنت‌های دیگر بنیان‌گذار فرمانروایی درانی‌ها بود. (بارکزیایی، ص ۱۴۷)

توضیحات:

- ۱ - مطابق گزارش منابع هندی، احمدخان، در ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۱۶۱، از قوای احمدشاه شکست خورد اما شاهزاده هند، چون خیر بیماری پدرش را دریافت کرد، از تعقیب وی چشم پوشید. (داستان ترک‌تازان هند، کاخ چهارم، ص ۲۹۹)
- ۲ - منابع هندی نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند. (داستان ترک‌تازان هند، کاخ چهارم، ص ۳۰۲)

منابع و مآخذ:

استرآبادی، میرزاهدی. تاریخ جهانگشای نادری. به اهتمام عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر

فرهنگی، ۱۳۷۷.

اعضادالسلطنه، علیقلی میرزا. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.

الفینستون، مونت استوارت. افغانان (جای - فرهنگ - زیاد). ترجمه آصف فکرت. مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی و آستان قدس رضوی، [بی تا].

بارکزایی، سلطان محمدبن موسی خان. تاریخ سلطانی. بمبئی: [بی تا]، [بی تا].

پری، جان آر. کریم خان زند. ترجمه علی محمد ساکن. تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.

حسینی، محمود (منشی جامی). تاریخ احمدشاهی، ج ۱. به کوشش دوست‌مراد سیدمرادف. مسکو: [بی تا]، ۱۹۷۴.

کاتب هزاره، ملافیض محمد. سراج التواریخ. تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲.

گلستانه، ابوالحسن بن محمد امینی. مجمل التواریخ. تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل. مجمع التواریخ. تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی. [بی جا]: انتشارات کتابخانه طهوری و کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲.

موسوی نامی اصفهانی، محمدصادق. تاریخ گیتی‌گشا. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۶۸.

Hanway, Jonas. The Revolution of Persia. London, Vol.2.

Sykes. A History of Afghanistan. London. Macmillan Co LTD.